

حسین قاضیان

نظریه‌های توسعه و عوامل فرهنگی

چکیده:

به دست می‌آید این است که نوسازی‌های مکرر در فرهنگ سنتی و تفسیرهای جدیدی که از آن ارائه می‌گردد بستر توسعه را هموارتر ساخته و به آن مدد می‌رسانند.

در اینجا سؤالی که مطرح می‌گردد یافتن این است که: چه خصوصیات فرهنگی می‌تواند توسعه را تسهیل کند؟ نویسنده ضمن بررسی پاسخهایی که از سوی نحله‌های مختلف فکری عنوان شده، خصوصیات و باورهای لازم فرهنگی را برای توسعه برمی‌شمارد و در نهایت «بومی» ساختن راه‌حلهای توسعه مورد نظر نویسنده قرار می‌گیرد که این امر وظیفه روشنفکران جوامع جهان سوم است.

جایگاه فرهنگ در فرآیند توسعه از جمله مباحث عمده‌ای است که نظر بسیاری از متفکران را به خود معطوف داشته است. این مقاله نیز از همین دریچه به موضوع توسعه پرداخته است. نویسنده ابتدا مفهوم فرهنگ را به بحث می‌گذارد و با گزینش بخش خاصی از مفهوم کلی فرهنگ (ساخت فکری جامعه) عناصر اصلی آن را بررسی می‌کند. این ساخت فکری، الگوهای کلی رفتار را مشخص می‌کند، رفتارهایی که به گفته آقای قاضیان در قالب نهادهای اجتماعی ظاهر می‌شوند. در ادامه مطلب به نمونه‌های تاریخی توسعه (غرب و ژاپن) اشاره شده و تأثیر «ساخت فکری» در شروع و تکوین آنها مورد مطالعه قرار می‌گیرد و نتیجه‌ای که

آراء و عقایدی می‌دانند که دارای این ویژگیها باشد:

- ۱- مورد قبول و پذیرش اکثریت مردم باشد؛
- ۲- پذیرش آن جنبه اقناعی داشته، نیازمند بحث و استدلال نباشد؛
- ۳- ایجاد یا شکل‌گیری آن نیازمند زمان باشد.^۵

در این ویژگیها، با وجود گویایی و جامعیت، سطوح مختلف فرهنگ نادیده گرفته شده و بدین ترتیب همه سطوح فرهنگ در یک درجه از اهمیت نشانده شده‌اند. پوشاک و پخت و پز از یک سو و دین و دانش از سوی دیگر، همه از اجزای فرهنگ محسوب می‌شوند؛ اما همه آنها، به ویژه در بحث توسعه، از اهمیتی همسان برخوردار نیستند. از این رو لازم است سطوح مختلف فرهنگ را از همدیگر باز شناسیم. یک محقق چینی در بحث از رابطه فرهنگ و توسعه،

تصمیم‌گیری‌های اقتصادی» پرداخته می‌شود.^۳ علم اقتصاد توسعه هم که در دامان این مادران فکری بالیده و برآمده، تنها از جهت شدت تأکید بر جنبه‌های سیاسی و نیز محدود کردن قلمرو موضوعی مطالعات خود به کشورهای در حال توسعه، از آنها متمایز می‌شود.^۴ با این اوصاف به جای جستجوی عوامل فرهنگی در نظریات اقتصادی توسعه، باید به مطالعات تاریخی و تطبیقی متوسل شد.

قبل از بحث درباره نمونه‌های تاریخی، لازم است مفهوم فرهنگ و رابطه آن را با توسعه روشن کنیم. سخن گفتن از تعدد و تنوع تعریفهای فرهنگ، سخنی مکرر و ملال آور است، پس بهتر است صرفاً حدود و ثغور مفهوم فرهنگ را از نقطه نظر این نوشته روشن کنیم. برخی صاحب نظران که برای فرهنگ، در جریان توسعه، نقشی مهم و اساسی قائل هستند، فرهنگ را مجموعه‌ای از

این واقعیت که پیشگامان نظریه‌های توسعه، از میان اقتصاددانان برخاسته‌اند، خودبه‌خود کافی است که بتوان در این نظریه‌ها ردپایی از عوامل فرهنگی پیدا کرد. علاوه بر این نخستین مطالعات منظم درباره توسعه، از علم اقتصاد کلاسیک و با شورش علیه آن آغاز شد؛^۱ و با آن که مدتهاست جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان و روان‌شناسان نیز به مطالعه توسعه روی آورده‌اند؛ اما هنوز هم قسمت اعظم مطالعات، به دست اقتصاددانان - به ویژه اقتصاددانان توسعه - صورت می‌گیرد. موضوع علم اقتصاد کلاسیک یا سنتی، مطالعه روشهایی است که بشر برای استفاده از منابع کمیاب، جهت تولید و توزیع و مصرف کالاها و خدمات به کار می‌گیرد.^۲ در اقتصاد سیاسی نیز - که دنباله انتقادی اقتصاد کلاسیک است - به «رابطه بین سیاست و اقتصاد با تأکید خاص بر نقش قدرت در



صاحب نظران، معمولاً در مورد دو تحول بزرگ، یعنی وقوع رنسانس و جنبش اصلاح دینی و تأثیر آن بر چرخش فکر و رفتار بشر غرب همدانسان هستند.

با توجه به تأثیر متقابل ساخت فکری و اجتماعی بر یکدیگر، به ویژه از جهت تاریخی، باید افزود که در بحث ما آنچه اهمیت بیشتری دارد، همان ساخت فکری جامعه است که صرفنظر از منشاء تکوین آن و روابط زنده‌ای که با سایر اجزای نظام اجتماعی دارد، تأثیری عمیق بر چگونگی، و تحول روابط اجتماعی و ساخت اجتماعی، و دنباله‌های فرهنگی اش - در معنای محدود آن - بر جای می‌گذارد. اکنون با منحصر کردن فرهنگ به ساخت فکری می‌توانیم عناصر عمده آن را مشخص کنیم. این ساخت، محصول روابط متقابل و مستمر اجزایی است که در نهایت به یک «بینش» و «نگرش» خاص قومی و ملی منجر می‌شود. دین و دانش، اسطوره‌ها و حماسه‌ها، ادبیات، عقاید عامه و هر آن چیز که منشأ ذهنی و فکری دارد، یا از طریق آن تبلور اجتماعی می‌یابد (مانند دین)، اجزای این ساخت و ضمناً واحدهای بیان کننده کل این ساخت محسوب می‌شوند. همین ساخت است که الگوهای کلی رفتار را مشخص می‌کند؛ رفتارهایی که بر اثر استمرار، در قالب نهادهای اجتماعی ظاهر می‌شوند.

اکنون می‌توان از نمونه‌های تاریخی توسعه سخن گفت و نقش عوامل فرهنگی، به ویژه تأثیر ساخت فکری را در شروع و تکوین آنها نشان داد. یک نمونه روشن و مسلم تجربه تاریخی توسعه، نمونه توسعه غرب است. منظور از غرب، البته، در وهله نخست اروپاست؛ اما با گسترش این تجربه، به سایر کشورهایی که اکنون توسعه

انسان و طبیعت فرض کرد و آن را در کنار تکنولوژی قرار داد؛ اما در این حال، از میزان اهمیت آنها کاسته می‌شود. جایگاه معرفت فلسفی یا متافیزیکی مشکل بیشتری پیش می‌آورد. متافیزیک، برخلاف مشهور، فی‌نفسه، به یک اندازه به طبیعت و ماوراء طبیعت نظر دارد^۱ و نمی‌توان آن را در سطح اول یا چهارم جا داد. مضافاً اگر تأثیر نگرش فلسفی مدون و غیرمدون اقوام و ملل مختلف را در نگرش آنان به جنبه‌های حیات فکری و اجتماعی بشر در نظر آوریم، نمی‌توانیم از در نظر گرفتن آن در این طبقه بندی صرفنظر کنیم. طرز نگرش فلسفی تأثیری عمیق بر پرورش افکار، و نهایتاً رفتار مساعد و مخالف توسعه دارد.

بدین ترتیب، و با در نظر داشتن ملاحظات یاد شده، باید گفت که منظور از فرهنگ، آمیزشی از ساخت اجتماعی و ساخت فکری یک جامعه معین و حاصل از تأثیر و تأثر متقابل آن دو است. این ساخت در طول زمان به وجود می‌آید و بنابراین جنبه تاریخی دارد و معمولاً بدون نقشه قبلی، و به ویژه با توجه به نیازها به وجود می‌آید؛ به همین جهت لزوماً معقول و دارای اجزای کاملاً سازگار نیست؛ و مهمتر از همه معین کننده الگوهای رفتاری است. آنچه در این بحث مهم است، نهایتاً همان رفتار است؛ اما توجه به ساختگی که منشأ و زاینده الگوهای این رفتار است، ما را از در غلتیدن به بحثهای صرفاً روان‌شناسانه و تقلیل ساخت اجتماعی به رفتار فردی، و کل به جزء، بر حذر می‌دارد.

عناصر تشکیل دهنده فرهنگ را در چهار سطح طبقه بندی کرده است. این عناصر عبارت هستند از:

- ۱- عناصر مربوط به رابطه انسان با طبیعت، شامل تکنولوژی، صنایع دستی، طب سنتی، طرز تهیه غذا، غیب گویی و جادوگری و مانند آنها؛
- ۲- عناصری که بر روابط بین انسانها حاکم اند، شامل زبان، ارتباطات، نظام آموزشی، جشنها، هنرها، بازیها، جنگ و مانند آنها؛
- ۳- عناصر مربوط به رابطه انسان با طبیعت و با دیگر انسانها، شامل سازمانهای اجتماعی و اقتصادی، مناسبات تولیدی پیوندهای خانوادگی و مانند آن؛
- ۴- عناصر حاکم بر رابطه انسان با ماوراء طبیعه، مانند تعالیم دینی، عقاید و اعمال عامه.

چنان که ملاحظه می‌شود، در میان این عناصر باز هم می‌توان دو سطح را از یکدیگر متمایز کرد. عناصر سطوح اول و دوم، عناصری ملموس اند و یک اعتبار جنبه سطحی فرهنگ را تشکیل می‌دهند؛ اما عناصر سطوح سوم و چهارم، عناصری پیچیده تر هستند و فلسفه زندگی مردم از آنها سرچشمه می‌گیرد.^۲ در واقع همین عناصر هستند که تا حد زیادی الگوهای رفتاری ما را شکل می‌دهند و کیفیت عناصر دسته اول و دوم را مشخص می‌کنند. با این حال نباید این طبقه بندی را بی نقص، و رابطه میان سطوح آن را مطلق فرض کرد. برای مثال، جایگاه معرفت علمی و معرفت فلسفی در این طبقه بندی مشخص نیست. می‌توان معرفت علمی را از مصادیق رابطه

یافته یا صنعتی نامیده می‌شوند، می‌توان تجربه کشورهای اروپایی، آمریکای شمالی و اقیانوسیه را در کل «تجربه توسعه به سبک غربی» تعبیر کرد. «هرمن کان» در کتاب خود، مراحل رشد و توسعه کشورهای غربی را به چهار مرحله تقسیم کرده است. مطابق این تقسیم‌بندی، نخستین دوره توسعه اقتصادی غرب، که آغاز شکاف عظیم میان این کشورها و کشورهای توسعه نیافته کنونی است، از اواخر قرن نوزدهم آغاز می‌شود.^۹ اما حقیقت این است که غرب، پیش از رسیدن به این مرحله، تحولات عمیق فرهنگی-اجتماعی را از سر گذرانده بود. صاحب‌نظران، معمولاً در مورد دو تحول بزرگ، یعنی وقوع رنسانس و جنبش اصلاح دینی و تأثیر آن بر چرخش فکر و رفتار بشر غرب هم‌داستان هستند. یکی از صاحب‌نظران با فرض یک پیشینه چهارصد ساله برای آغاز توسعه جدید کشورهای غربی، سه دوره برجسته فکری را در این ارتباط از یکدیگر متمایز کرده است:^{۱۰}

۱- دوره رنسانس، که با احیای میراث یونان باستان، زیربنای فکری بنیان گذاشته می‌شود؛

۲- دوره اصلاح دینی، که در فکر مسیحی دگرگونیهای مهمی رخ می‌دهد و پشتوانه‌های مذهبی لازم برای حرکت در جهت دنیاگرایی و بهره‌برداری از طبیعت فراهم شده، احساس منفی نسبت به انباشت سرمایه از بین می‌رود؛

۳- دوره روشننگری، که گرایشهایی چون پوزیتیویزم و راسیونالیزم را با خود به ارمغان می‌آورد.

آن عده از صاحب‌نظرانی که از دوره روشننگری به طور مستقل یاد نکرده‌اند، شاید از آن جهت بوده است که آن را محصول و شجره به بار نشسته تحولاتی چون رنسانس و اصلاح دینی می‌دانسته‌اند. دوره رنسانس با جهان‌بینی جدیدی همراه بود که زمینه را برای رشد علوم تجربی آماده می‌کرد. با افول حاکمیت کلیسا، حاکمیت علم به تدریج بر کرسی نشست. به نوشته راسل، این جایگزینی، آثار مهمی به دنبال آورد؛ زیرا حاکمیت علم، حاکمیت عقلانی بود و دوام و رواج آن صرفاً به اتکای عقل و معیار عقلانی صورت می‌گرفت. علاوه بر این، امکان تغییر و جایگزینی عقلانی احکام علمی، نوعی مشرب تسامح‌آمیز و غیر جزمی به بار می‌آورد.^{۱۱} این تغییرات فکری که با تغییراتی در تجارت، اکتشافات و اختراعات ادامه یافت، با فلسفه اقتصادی و سیاسی متناسبی توأم شد، که اساس نهادهای سیاسی و اجتماعی نوین است.

در دوره اصلاح دینی، با گسترش افکار کالون و لوتر، گسستگی دین و دنیا و مادیت و معنویت، براساس تفسیر جدیدی از تعالیم مسیح، از میان رخت برست. اخلاق سنتی مسیحی، یعنی مسیحیت آباء کلیسا، با نكوهش مال و ثروت انباشتن آن، مانع از حرکت نیروی محرکه نظام سرمایه‌داری بود. در این حال فلسفه اقتصادی و سیاسی جدیدی در حال شکل گرفتن بود که همراه با گسترش تعالیم پروتستانی، زمینه‌های فکری و عقیدتی را برای توسعه سرمایه‌داری مهیا می‌کرد. در این فلسفه‌ها، نظریه جدیدی درباره رفتار انسان ظاهر می‌شد که صیانت نفس و خودخواهی و خودپرستی را، تنها انگیزه انسان و دست کم مهمترین انگیزه فعالیت‌های او تلقی می‌کرد. کتاب مشهور «لویاتان» نوشته تامس‌ها بز از جمله مهمترین این گونه تفسیر بود.^{۱۲}

از سوی دیگر تفسیر خاص فرقه‌ای پروتستانی از مسأله «گناه بشری» و «رستگاری»، زمینه را برای گسترش فعالیت مادی، بدون دغدغه معنوی، فراهم می‌آورد، در واقع فرد پروتستان مطمئن نیست که از رستگاران خواهد بود یا نه. و رستگاری نیز موهبتی است صرفاً الهی که با توسل به مناسک به دست نخواهد آمد. به اعتقاد ماکس وبر، بدین ترتیب نزد فرد پروتستان، کار و تلاش و کسب ثروت به صورت دلیل و توشه‌ای برای رستگاری او تبدیل می‌شود، یا به تعبیر آرون «فرد به کار روی می‌آورد تا از هراسی که بی‌یقینی‌اش نسبت به رستگاری اخروی، ناگزیر وی را در آن فرو خواهد برد، رها شود.»^{۱۳} بدین ترتیب مذهبی در کار آمده بود که به تدریج در آن «سود به عنوان خواست الهی و نشانه‌ای از توجه خداوند و اثبات توفیق در وظایف محوله به فرد دیده می‌شد.»^{۱۴}

حاصل کلی این جریانهای بزرگ و پیچیده تاریخی، همان است که به نام «دوره جدید» یا به طور کلی، «تجدد» مشهور شده است. تجدد چهره‌های گوناگون به طور کلی تمامی عرصه‌های فکر و زندگی بشر غربی را کمابیش استفاده از تعبیر ماکس وبر جایگزینی «عقلانیت» به جای سنت دانست.^{۱۵}

زیرا وبر حتی در تحلیل اخلاق پروتستانی، بیش از توضیح چگونگی هماهنگی اندیشه رستگاری با ثروت‌اندوزی، برخصصلت عقلانی اندیشه حاصل از این اخلاق، در غلبه بر محیط تکیه دارد.^{۱۶} در واقع ویراز صورت نوعی «اخلاق پیوریتانی» (ideal type) درمی‌گذرد و با تجربیدی دیگر، صورت نوعی «عقلانیت» را

که وجه انتزاعی‌تر تمدن جدید است، به عنوان مهمترین وجه تمایز دنیای کهنه و نو، واقف سنتی و اقتصاد سرمایه‌داری جدید معرفی می‌کند.^{۱۷}

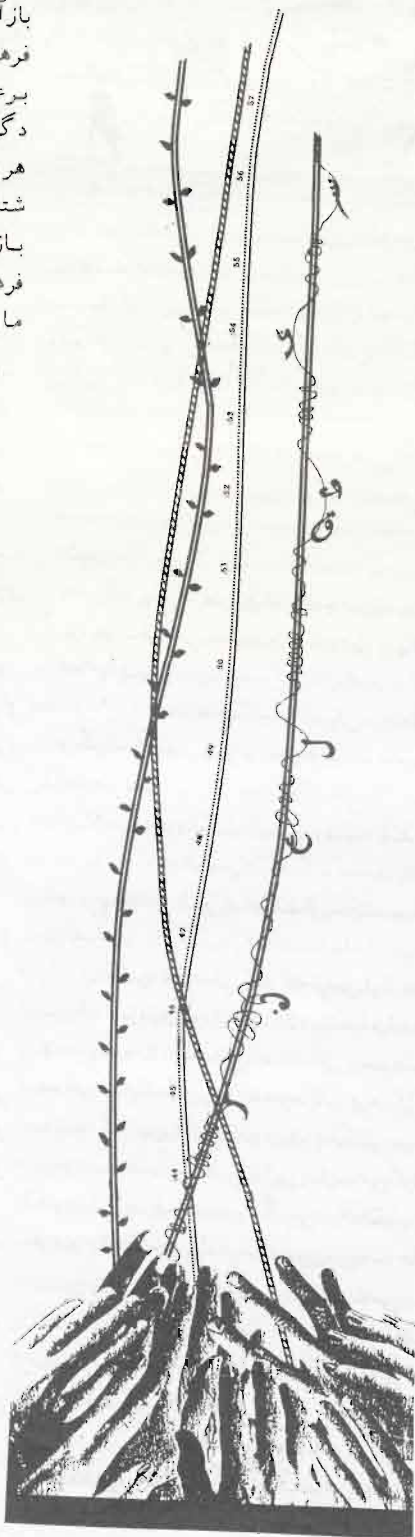
ویراز مراتب مختلف کنش شروع می‌کند، منظومه جامعه‌شناختی خود را بر مدار تفکیک میان انواع کنش به گردش درمی‌آورد. او چهار نوع کنش را از یکدیگر متمایز می‌کند: کنش عقلانی معطوف به هدف؛ کنش عقلانی معطوف به ارزش؛ کنش انفعالی و کنش سنتی.^{۱۸} جامعه‌شناسی سیاسی و اساس جامعه‌شناسی دینی و برهم براساس همین تقسیم‌بندی شکل می‌گیرد و با جامعه‌شناسی عمومی او از در ناظر در می‌آید. در هر حال، تفاوت اصلی را در این مراتب باید میان کنش عقلانی و کنش غیرعقلانی (سنتی و انفعالی) جستجو کرد. «هوزلیتز» کنش سنتی را تجزیه کرده و بر این عقیده است که کنشهای ناشی از «عادت»، «عرف»، «هنجار» و «ایدئولوژی»، تماماً از مراتب کنش سنتی محسوب می‌شوند.^{۱۹} با در نظر داشتن این تمایزات، اگر از کنش انفعالی - که صرفاً از جهت روانشناختی مهم است - صرف‌نظر کنیم، تفاوت کنش عقلانی و غیرعقلانی، کامل، و معنی تمایز کنش عقلانی و سنتی آشکار می‌شود. با این اوصاف، اگر معنای گسترده عقلانیت و سنت را در نظر داشته باشیم، می‌توان تجربه توسعه غرب را گذر از سنت به تجدید یا گذر از سنت به عقلانیت تلقی کرد.^{۲۰} تمامی تحولات متنوع و بسیار پیچیده‌ای را که در ساخت فکری و اجتماعی غرب رخ داده، بر دوش این تعبیر گذاشت.

نمونه دیگر توسعه، ژاپن است. برخی از صاحب‌نظران توسعه، تعدادی دیگر از کشورهای خاوردور را - که کاندیدای ورود به جرگه کشورهای توسعه یافته قلمداد می‌شوند - در کنار نمونه ژاپن قرار داده و معتقدند ویژگیهای بافت فرهنگی این کشورها، از جمله مهمترین عوامل موفقیت آنان در پیمودن راه توسعه اقتصادی بوده است. برخی از این ویژگیهای فکری و رفتاری عبارت‌اند از: احترام به سلسله مراتب؛ ترجیح اهداف ملی و گروهی بر منافع فردی؛ تعهد نسبت به کار و تلاش؛ وفاداری در انجام وظایف شغلی؛ قانون‌پذیری و توجه به نظم و سازماندهی در کار.^{۲۱} برخی دیگر، تجربه موفق کشورهای خاوردور را ناشی از مشابهت تلاش آنها با ژاپنیها، در کنار تفسیر مدرن از آیین کنفوسیوسینیسم می‌دانند و بر آنند که چنین نوسازی در مذهب و نیز «اخلاق کار، انضباط،

داری به گروه و ملیت پرستی کنفیسوسیستی توسعه صنعتی آنان یاری می‌رساند.^{۲۲} برخی جامعه‌شناسان که معتقدند «تفسیرهای سنتی بر فرهنگ، اغلب تفسیرهای ناقصی هستند»، اظهار کرده‌اند تفسیر توسعه اقتصادی کشورهای واقع در «حوزه فرهنگی کنفیسوسی آسیای شرقی» بر مبنای نظریه ویر نادرست است، زیرا اگر تصور شود که توسعه این کشورها به دلیل مشابهت عناصر آیین کنفیسوسی با مذهب پروتستان است، می‌توان گفت که توسعه این قبیل کشورها پدیده‌ای است جدید؛ حال آن که آیین کنفیسوس قرن‌ها در میان آنها رواج داشته است.^{۲۳} اما این انتقادات دو نکته مهم را در نظر گرفته‌اند. اول این که فرهنگ مجموعه‌ای است غیر عقلانی.^{۲۴} فرهنگ به دلیل تکوین موده خودی و بدون نقشه قبلی و نیز به دلیل نظور تاریخی خود، معمولاً با خود عناصر سازگار حمل می‌کند؛ اما این سازگاری تنها در مقام تحلیل آشکار می‌شود. فرهنگ در متن طبیعی کار کرد خود، از این سازگاری آسیب نمی‌بیند و اصولاً چنین سازگاری چندان احساس نمی‌شود؛ زیرا در هر زمان بنابه دلایل متعدد، برخی از این عناصر بر عناصر سازگار یا خود غلبه می‌کنند و به صورت «وجه غالب» درمی‌آیند. در هیچ فرهنگی، مجموعه عناصر سنتی، تماماً مساعد یا مخالف توسعه نیستند. برخی از سنتها می‌توانند در خدمت توسعه قرار گرفته، آن را تسهیل کنند و برخی می‌توانند از آغاز یا تقویت آن مانع شوند.^{۲۵} وجود چند فرنی آیین کنفیسوس در میان ملل خاور دور، اهمیتی ندارد، مهم این است که در طول این فزون، عناصر مساعد برای توسعه در آیین کنفیسوس در چه وضعی قرار داشته و در هم‌آوردی با عناصر سازگار چه کرده‌اند؛ به‌ویژه اگر چندگانگی فرهنگی موجود در اغلب جوامع را در نظر آوریم، اهمیت هم‌آوردی آیین سازگاری‌ها بیشتر نمودار می‌شود.

نکته مهم دیگر که مخالفان تفسیرهای فرهنگی توسعه نادیده می‌گیرند، نقش نوسازی و بازآفرینی عناصر فرهنگ سنتی است. آنچه پروتستانیزم را از کاتولیسیسم متمایز می‌کند، تفسیر نوینی از تعالیم مسیحیت است. در واقع لوثر معتقد بود کلیسا از مدار تعالیم حقیقی^{۲۶} مسیح خارج شده و به انحراف گراییده است. از این رو در پروتستانیزم همان عناصری کهن بود. والیته تفسیر جدید عناصر کهن، با توسعه اقتصادی و انباشت ثروت که موتور محرکه سرمایه‌داری نوین است، سر‌مساعدت داشت.

در دوره اصلاح دینی، با گسترش افکار کالون و لوثر، گسستگی دین و دنیا و مادیت و معنویت، بر اساس تفسیر جدیدی از تعالیم مسیح، از میان رخت بریست.



بگذریم که دلایل اجتماعی پدایش چنین تفسیر جدیدی، از بحث ما خارج است.^{۲۶}

در هر حال این مورد برجسته نشان می‌دهد که صرف وجود پاره‌ای عناصر مساعد یا مخالف توسعه، در مجموعه یک فرهنگ اهمیت درجه اول ندارد. مهمتر این است که این عناصر در چه مرتبه‌ای قرار دارند و رابطه آنها با عناصر ناسازگارشان چگونه است. تفسیر نوین، احیا و بازآفرینی عناصر کهن است که می‌تواند موازنه فرهنگ را با تغییر وضعیت عناصر ناسازگار (یا برعکس) به نفع پاره‌ای از عناصر سازگار دگرگون کند. نوسازی و بازسازی، جریان دائمی هر فرهنگ است که گاه شدت می‌گیرد و گاه از شتاب باز می‌ماند. عوامل جهت دهنده به این بازسازی‌ها و نوسازی‌ها و پالایش درونی فرهنگها، متعدد و پیچیده است. از نقطه نظر بحث ما، مهم این است که این نوسازی‌های مکرر،

«چگونه» با توسعه از در سازگاری در می‌آیند و به آن مدد می‌رسانند. تکوین اخلاق پروتستانی و مساعدت آن به توسعه سرمایه‌داری نوین، نمونه‌ای از این «چگونگی» بود و تفسیری که از عناصر سنتی فرهنگ خاور دور صورت گرفت، یکی دیگر از آنهاست. در جهت عکس هم می‌توان نمونه‌های ناموفق تلاش برای نوسازی سنتها، و حاصل آن، یعنی بازماندن از توسعه را نشان داد.^{۲۷}

اکنون می‌توان این پرسش را پیش کشید که کدام خصوصیات فرهنگی است که می‌تواند توسعه را تسهیل کند، به آن مساعدت رساند، و این امر چگونه میسر می‌شود. در این مورد، میان صاحب‌نظران، توافق کاملی وجود ندارد، با وجود این می‌توان از میان بحثهای متفاوت آنان، خطوط کلی آن خصوصیات فرهنگی را به تدریج پررنگ و سرانجام ترسیم کرد.

برخی از صاحب‌نظران که در سطح خود درباره توسعه تحقیق کرده‌اند، بیش از هر چیز بر نقش فرد انسانی تأکید دارند. اینان معتقداند، یکی از مهمترین عوامل توسعه، رفتار یا واکنش انسان است، زیرا عوامل لازم برای دگرگونی اقتصادی - اجتماعی از طریق همین رفتار یا واکنش انسانی پدید می‌آید.^{۲۸} و از آنجا که توسعه با قبول شیوه‌ها، روشها و اندیشه‌های نو شکل می‌گیرد، ارزشها، هدفها و گرایشهای انسان در این میان اهمیت می‌یابند.^{۲۹} گروه دیگری از صاحب‌نظران، از جمله سیریل بلک؛ دیوید مک کله‌لند؛ ادوارد شیلز و آرنولد اندرسن، اساساً تعریف خود از توسعه را بر مبنای خصوصیات افراد انسانی، و نه خصوصیات جامعه،



$$x = (130 \cdot 16)^{1/2} \cdot 10^2 \cdot 7.6$$

$$3.90 \times (x = xy) \frac{x}{5} \times 3.$$

$$\rightarrow < = 1.15 \cdot 52 \times (y) \times 0.00$$

$$997 = < - \sum - 2V \div V^{12} \times ($$

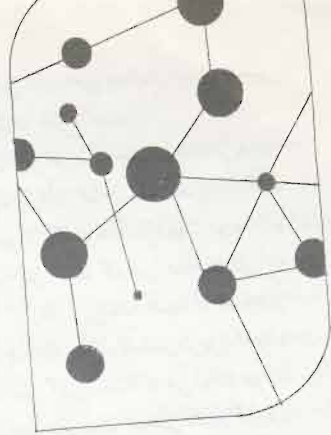
$$c \frac{3.559}{xy} \times 60.0 \text{ CPS} \times 12$$

$$3x \frac{42}{x} + \frac{\Delta t}{7} \times \frac{4}{T} \div \frac{44}{6e}$$

$$\sum = M \cdot 3^2 \cdot 0 \times 6.00 (y) \frac{(3+}{$$

$$\frac{W^{33}}{V} \times > \sqrt{7.643} < 10^2 \frac{4}{6}$$

$$\Delta Q \times \frac{w}{(y) \Delta x} 6$$



وینر می‌نویسد که حتی «می‌توان از یک مک
فکری سخن گفت که تغییر ارزشها و وجه نظر
(= گرایشها) را شرط لازم و قبلی ایجاد جایی
اقتصاد و سیستم سیاسی نو می‌داند.»^{۳۳} برخی
اصحاب این مکتب مثلاً معتقداند لازمه استقرار
یک نظام سیاسی دموکراتیک بیش از آن که
نهادهای اجتماعی مرتبط باشد، وابسته به وجود
پاره‌ای از ارزشها و گرایشهای دموکراتیک
قبیل مدا را و تحمل عقاید مخالفان ترجیح
مذاکره بر خشونت در جامعه است.»^{۳۴}

گروهی دیگر، که شاید برجسته‌ترینشان
«هوزلیتز» باشد، کوشیده‌اند با استفاده از
متغیرهای الگویی پارسونز، «صورت‌های نوعی»
جوامع توسعه یافته را منتزع کرده و جوامع در
حال توسعه را پیروی از آن صورتها فرایندها
اینان از میان پنج متغیر الگویی که پارسونز
شیلز در مقاله مهمشان در کتاب «در راه یک
نظریه عمومی کنش»^{۳۵} ارائه داده‌اند،^{۳۶} سه
متغیر، یعنی متغیرهای قطبی
عام‌گرایی / خاص‌گرایی، اکتساب، انتساب و
تفکیک / تداخل را انتخاب کرده و معتقداند که
عام‌گرایی، اکتساب و تفکیکی از خصوصیات
عامل ممالک در حال توسعه‌اند.^{۳۷} عام‌گرایی به
طور خلاصه، توجه به کل و توجه صرف به خود و
منافع فردی است. مصداق عام‌گرایی را می‌توان
در لیبرالیسم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ممالک

شود.
۷- بیش تقدیری نداشته و معتقد باشد که
بر جهان قوانینی حکمفرماست و این جهان قابل
محاسبه و پیش‌بینی است.
۸- در مقایسه با انسان سنتی، به حیثیت
دیگران آگاهتر و برای احترام نهادن به دیگران
آماده‌تر باشد.
۹- به علم و تکنولوژی ایمان داشته باشد.
۱۰- به عدالت برای همگان معتقد باشد و
توزیع پاداش را بر اساس نقش مکتسب فرد
بداند.^{۳۸}

اینکلس تأکید می‌کند که غرض او از «نو»
بودن، امروزی بودن نیست، بلکه مقصود
«خصوصیات شخصیتی است و این خصوصیات
ممکن است انعکاسی از خصوصیات فرهنگی‌ای
باشند که ظهور آن در هر زمان و مکانی میسر
بوده است.»^{۳۹} اینکلس با این عبارت می‌کوشد
خود را از غرق شدن در نگرش روان‌شناسانه
فردی و افتادن در دام فرد‌گرایی روش‌شناختی
نجات دهد؛ زیرا در نهایت به این نتیجه می‌رسد
که پدید آمدن انسان «نو» می‌تواند حاصل
ساخت اجتماعی و ساخت فکری، یا به تعبیر این
نوشته، فرهنگ باشد.

با این حال، در میان محققان، تأکید بر
جنبه‌های روان‌شناسانه توسعه، به ویژه مسأله
ارزشها و گرایشهای فردی رواج دارد. مایرون

متکی کرده‌اند و بر این باورند که آنچه به صنعت
و جامعه و حرکت مدرن می‌انجامد، شیوه‌های
نوین اندیشه است.^{۴۰}

آلکس اینکلس از این هم فراتر رفته و ظهور
«انسان نو» را مقدمه توسعه تلقی می‌کند. او
انسان نو را انسانی می‌داند که در طرز فکر،
احساس و کردار خود، راه و رسم تازه‌ای در پیش
گرفته و راه و رسم سنتی را کنار گذاشته باشد.
معیارهای او در «نو» خواندن انسان و ملاکهای
تشخیص چنین انسانی از این قراراند:

- ۱- آمادگی درونی برای قبول و اتخاذ
تجربیات تازه و استعداد برای نوآوری و تغییر،
چه در زمینه عمل، چه در زمینه اندیشه.
- ۲- اندیشه کردن و آگاهی داشتن از مسائل
و موضوعاتی که خارج از محیط بلافصل زندگی
او باشد. این گرایش، آگاهی او را از تنوع افکار
وسعت می‌بخشد و جهت‌گیری آزادمنشانه‌تری
در قبال عقاید دیگران به بار می‌آورد.
- ۳- بیش از گذشته، به حال و آینده توجه
داشته باشد.

۴- دقیق و مرتب و در انجام امور خود منظم
باشد.

- ۵- به برنامه‌ریزی و سازماندهی، به عنوان
نوعی راه و رسم اداره زندگی معتقد باشد.
- ۶- بر این عقیده باشد که انسان می‌تواند در
راه رسیدن به مقاصد خود بر محیط خویش مسلط

در حال توسعه یافت.^{۳۸} مفهوم متغیر الگویی تفکیک - تداخل این است که در کشورهای توسعه یافته، نقشها از جهت کارکردی از مدیگر تفکیک شده‌اند و تخصص اهمیت یافته است. حال آن که در کشورهای توسعه نیافته نقشها از یکدیگر تفکیک نشده‌اند و افراد نقشهای گوناگونی به عهده می‌گیرند که در نهایت موجب تداخل این نقشها و مانع از شدید آمدن تخصص می‌شود.^{۳۹} اما منظور از متغیر الگویی اکتساب - انتساب، جهت گیری اکتسابی ممالک در حال توسعه در جریان واگذاری نقشها، اختصاص پاداش برای نقشها و انگیزش است. به عبارت دیگر، مطابق این تحلیل، در کشورهای توسعه یافته، واگذاری نقشها و پاداشی که به آن تعلق می‌گیرد، بر اساس خصوصیات انجام می‌شود که فرد در جریان عمل کسب کرده است؛ ولی در کشورهای در حال توسعه، واگذاری نقشها و پرداخت پاداشها بر اساس

و نه تنها در آنها از الگوسازی مطابقت «صورتی» و بری خبری نیست، بلکه متابعت از این روش، آنها را به ورطه الگوهای کاملاً انتزاعی و تحلیلی افکنده است.^{۴۰} با تمامی انتقاداتی که از این نگرشها شده و با حفظ ملاحظات روش شناختی در باب روش مطالعه آنان، و صرفنظر از گزافه‌های صرفاً روانشناختی مطالعات کسانی چون مک کله‌لند، باید گفت که حاصل این قبیل نظریات را با جدا کردن از مطلق نگرشی آغشته به آن، و با جرح و تعدیلهای لازم می‌توان در مشخص کردن عناصر فرهنگی مؤثر در توسعه به کار گرفت.

گروهی از اقتصاددانان، بعضاً با تکیه به نظریه‌های روان‌شناسی، با این نظریات از در مخالفت وارد شده‌اند. اینان معتقدند تغییر گرایشها و ارزشها مقدم بر تغییر رفتار نیست، بلکه این رفتار است که می‌تواند ارزشها و گرایشهای فرد را دگرگون کند.^{۴۱} از این

نکته مهم دیگر که مخالفان تفسیرهای فرهنگی توسعه نادیده می‌گیرند، نقش نوسازی و بازآفرینی عناصر فرهنگ سنتی است.

خصوصیات منتسب یا مقدری (ascribed) است که فرد در اکتساب آنها نقشی نداشته است.^{۴۲} دیوید مک کله‌لند «با دیدگاهی مطلقاً روان‌شناسانه و براساس تحلیل حالات ذهنی، عنصر «انگیزش» در نظریه هوزلیتز را بسط داده و معتقد است تخصیص نقشها و پاداش به آنها بر مبنای اکتساب، هر دو، شکل دیگری از «نیاز به اکتساب» یا «نیاز به موفقیت» اند.^{۴۳} او از این هم فراتر رفته و می‌نویسد تا به حال عالمان علوم اجتماعی، با این فرض که محیط بر همه چیز مقدم است، شروع کرده‌اند، اما «شواهد محکمی مبنی بر این امر وجود دارد که دگرگونی، درست همان اندازه و شاید بیشتر از آن، از جهت معکوس آغاز شده است... این گواه دیگری است بر اعتقاد روز افزون عالمان اجتماعی به این واقعیت که این ارزشها، انگیزه‌ها، یا نیروهای روان‌شناسانه هستند که سرانجام میزان توسعه اقتصادی و اجتماعی را تعیین می‌کنند.»^{۴۴}

چنان که ملاحظه می‌شود، نظریه هوزلیتز، به ویژه هنگامی که در کنار نظریه مک کله‌لند قرار می‌گیرد، ذات فرد گرایانه نگرش پارسونز را که از این جهت تا حدی میراث بر «وبر» است، آشکار می‌کند. گویند فرزانک ضمن انتقادهایی سخت کوبنده درباره اعتبار تجربی و کفایت نظری این نظریه، بر آن است که در این نظریات، «اصالت و بری» مورد انتظار هم تحریف شده^{۴۵}

تقدم ارزشها نسبت به رفتار را توضیح دهد. نظریه ناهمسازی ادراکی که از ابداعات «فستینگر» است، نشان می‌دهد زمانی که انسان در موقعیتی قرار می‌گیرد که میان اعتقاد و گرایش او و واقعیات موجود ناسازگاری وجود دارد، در عمل به واقعیت تن می‌دهد، هر چند از نظر ذهنی واقعیت را انکار می‌کند. زیرا نه توان تغییر واقعیت را دارد و نه آماده است از عقاید و ارزشهای خود دست بردارد.^{۴۶} به نظر هیرشمن، وقتی که افراد در وضعیتی قرار گیرند که به عمل در مسیری معین مجبور باشند، مثلاً عمل در جهت توسعه، ناچار ارزشها و اعتقادات خود را فرو می‌گذارند و رفتار جدیدی از خود بروز می‌دهند.^{۴۷}

این قبیل نظریه‌ها در سطح فردی قابل درک است، اما چنان که تجربه یکی - دو دهه اخیر نشان داده، بی‌توجهی به ارزشها در جریان توسعه می‌تواند بحرانهای فرهنگی و اجتماعی شدیدی پدید آورد که گاه به شکل یک انقلاب اجتماعی تمام عیار بروز می‌کند. از سوی دیگر باید در نظر داشت که مشکل این قبیل نظریه‌ها به خاطر مقدم داشتن ساخت اجتماعی بر ساخت فکری پیش می‌آید، حال آن که اگر فرهنگ، مجموعه‌ای از ساخت فکری و اجتماعی تلقی شود، این دو گانگی مجال بروز نمی‌یابد. در واقع در این صورت، تغییر رفتار حاصل تغییراتی خواهد بود که گمابیش به طور همزمان در ساخت فکری و اجتماعی رخ داده یا در حال رخ دادن است.

اکنون لازم است با ملاحظه بحثهای گذشته، طرحی کلی از آن خصوصیات فرهنگی لازم برای توسعه که از خلال تجربه تاریخی توسعه ممالک دیگر دریافت می‌شود، ارائه گردد. ما در این طرح سعی کرده‌ایم میان آرای گوناگون «جمع» سازگار فراهم گردانیم. اما در هر حال استخوان بندی اصلی آن مبتنی است بر نظر محقق ایرانی.^{۴۸} خصوصیات و باورهای لازم فرهنگی برای توسعه از این قرارند:

۱- باور به حاکمیت نگرش علمی:

این اعتقاد همان است که آلکس اینکلس از آن به «ایمان به علم و تکنولوژی»^{۴۹} و ریمون آرون به «روح دانش و فن»^{۵۰} تعبیر کرده‌اند. مقصود این است که در فرهنگ جامعه، اعتقاد به قانونمند و قابل پیش‌بینی بودن امور غلبه داشته و از بینش تقدیری فاصله گرفته شده باشد. مضافاً این باور گسترش یافته باشد که برای حل

دست صاحب نظران، آنها که دیدگاه اقتصادی غلیظ تری داشته‌اند، الگوی فرصتها و انگیزه‌ها را مطرح کرده‌اند. اینان نیز مانند بسیاری از صاحب نظران، بر اساس مدل خاصی از انسان، الگوی خویش را فراهم کرده‌اند. در این دیدگاه، انسان موجودی است اقتصادی که مداوماً در صدد دفع ضرر و به حداکثر رساندن نفع خویش است و در نظرش سعادت معادل است با ثروت و هر آنچه از ثروت ناشی می‌شود.^{۴۷} اگر محیط اقتصادی پیرامون چنین انسانی به نحوی تنظیم شود که او استفاده از فرصتهای موجود را در جهت منافع خود تلقی کند، به قدر کافی انگیزه جهت اقدام به آن را دارا خواهد شد و ارزشها مانع این اقدام نخواهد بود. از همین جهت گروهی از اقتصاددانان توجه خود را به محیط سرمایه‌گذاری معطوف کرده‌اند. این عده معتقدند «برای پیشرفت و توسعه، لزومی به برخورد مستقیم و از روبرو به ارزشها نیست، بلکه از طریق برخورد مستقیم و حمله از روبرو به نهادها و ساختهایی که موجب تقلیل انگیزه‌ها و فرصتها هستند و با حمایت از نهادها و ساختهایی انگیزه‌ها و فرصتها را تقویت می‌کنند، می‌توان به منظور رسید.»^{۴۸}

در این میان، آلبرت هیرشمن با استفاده از نظریه «ناهمسازی ادراکی»^{۴۹} که در روان‌شناسی اجتماعی مطرح است، کوشیده عدم

مشکلات می باید از روشهای علمی استفاده کرد و از روشهای سنتی مغایر با آن دست شست.^{۵۵} اگر به اهمیت علم و تکنولوژی در جریان توسعه توجه داشته باشیم، میزان تأثیر این عامل بهتر درک خواهد شد. برخی تحقیقات نشان داده است بدون ترویج اعتقاد به حاکمیت، یا دست کم ارزش علم، امکان زیادی وجود ندارد تا بتوان از این عناصر به نحو مؤثری استفاده کرد.^{۵۶} به علاوه نباید فراموش کرد که تفکیک نقشها، که به نظر هوزلیتز از خصوصیات جوامع توسعه یافته محسوب می شد، محصول حاکمیت نگرش علمی در آن جوامع است که نهایتاً خود را در قالب تخصصهای گوناگون عرضه می کند.

۲- باور به برابری انسانها

این اعتقاد بر اساس تفسیر جدید انسان پس از رنسانس از «نظم» و «حق» و «عدالت» و رابطه انسان با خالق و با دیگر انسانها پیدا شده است، و به عبارتی پایه نظریه حقوق بشر نوین است. بر این اساس لازم است در سطح اعتقادی، باور به برابری انسانها، از آن جهت که صرفاً انساناند، شایع باشد. در تفسیر جدید، نابرابری انسانها به کیفیت مناسبات اجتماعی نسبت داده می شود و طبیعی بودن، و بالمال غیرقابل تغییر بودن آن، مردود تلقی می شود. تحرک اجتماعی و طبقاتی جدید حاصل همین نگاه جدید است که از طریق جهت گیری اکتسابی در تخصیص نقشها و پاداشها اعمال می گردد.

۳- باور به رعایت حقوق دیگران

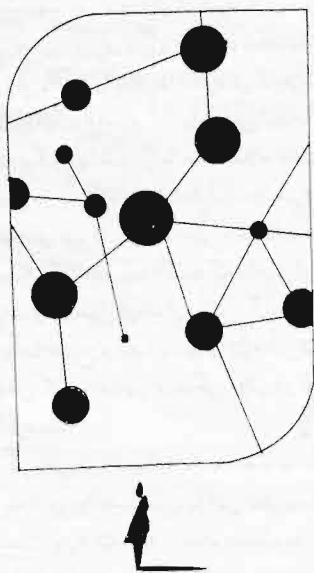
این اصل تا حد زیادی ناشی از اصل قبلی است. قرارداد اجتماعی، فلسفه اجتماعی این اصل، و نظام قانونی جنبه سازمان یافته آن است. رواج این اعتقاد موجب ثبات تصمیم گیری و ایجاد امنیت اجتماعی است که هر دو برای توسعه لازمند.^{۵۷}

۴- باور به نظم پذیری جمعی

این باور مربوط است به فهم درست جامعه توده و ارنوین و کسار کردهای آن. توفیق برنامه ریزیها عمدتاً مرهون وجود این خصیصه است.^{۵۸}

۵- باور به آزادیهای سیاسی

حاکمیت فرهنگ علمی، اعتقاد به برابری



حرکت دادن فرهنگ از زمینه سنتی به زمینه جدید، به مقدم ترین حرکت در راه توسعه تبدیل می شود.^{۶۲} در غرب، که این خصوصیات حاصل تاریخ دوره جدید آن است، این تحول به تدریج و بدون طرح و قصد قبلی صورت گرفت. تفاوت کشورهای توسعه نیافته کنونی با کشورهای توسعه یافته در این است که این کشورها می خواهند این راه را آگاهانه طی کنند و حتی الامکان از عواقب سوء آن بپرهیزند. البته معلوم نیست این آرزو تا چه حد امکان برآورده شدن داشته باشد. با وجود این، پذیرش چنین خطوط کلی فرهنگی به معنی متابعت بی چون و چرا از مراحل و خصوصیات تحول غرب نیست. در واقع ویژگیهای هر فرهنگ، می تواند نسخه هایی بومی از این مسیر کلی ترسیم کند. باز هم می توان از نمونه ژاپن سخن گفت.

تحقیقات روان شناسان اجتماعی نشان داده است که شخصیت ژاپنها بر اساس الگوهای سنتی متفاوتی با آنچه از نظریه شخصیت در روان شناسی غربی فهمیده می شود، شکل می گیرد.^{۶۳} بر همین اساس «فرد گرایی» غربی به آنسان که در غرب پدید آمد، در ژاپن به دلیل تعهد نسبت به گروه اجتماعی، خانواده و کشور شکل نگرفت. از این رو نظریه های روان شناسی غربی در باب توسعه، برای تحلیل جامعه ژاپنی رسا نیست. نظریه انگیزه موفقیت مک کله لند از آن جمله است. محققان نشان داده اند که به دلیل فقدان فرد گرایی نوع غربی، در ژاپن «انگیزه موفقیت به منظور ارضای نیازهای فردی، بدون توجه به نیازهای خانواده و گروه اجتماعی، پدیده ای ناشناخته است و یکی از اهداف مهم زندگی فرد ژاپنی کمک به دوام خانواده است.»^{۶۴} در واقع در میان ژاپنها، احساس تعهد به گروه اجتماعی و خانوادگی به عنوان انگیزه پیشرفت به جای انگیزه موفقیت فردا نگارانه نشسته است.^{۶۵} فقدان فرد گرایی در زمینه توسعه نیز به نحو دیگری جبران شده است. به گفته یکی از ژاپن شناسان،^{۶۶} از دوپیش شرط استقرار سرمایه داری نوین، یعنی دولت ملی و جامعه مدنی، شرط اول یا تأسیس دولت ملی در دوره «مهایجی» فراهم آمد، اما پیدایش جامعه مدنی که مستلزم فرد گرایی است، با تعالیم اخلاقی ژاپنی که فرد را در وهله اول نسبت به جامعه و گروههای اجتماعی متعهد می داند، سازگار نبود. اما نسخه ژاپنی توسعه این مسأله را به صورتی خاص و متفاوت از غرب حل کرد: «دولتهای ژاپنی با ایفای نقش سکانداری توسعه و هدایت از بالا این تقیصه یا تفاوت با غرب را پر

انسانها و لزوم رعایت حقوق دیگران، همه از اصولی هستند که زمینه ساز این اعتقادند. اعتقاد به آزادیهای سیاسی، نباید صرفاً به معنی اعتقاد به لزوم وجود دولتی آزادمنش و ساخت قانونی دموکراتیک تلقی شود، بلکه این باور ترویج و حاکمیت فرهنگ دموکراتیک را هم در برمی گیرد.

۶- باور به لزوم توجه معقول به دنیا و مسائل مادی

تأثیر این اصل را در بحث از رابطه اخلاق پروتستانی و سرمایه داری جدید دیدیم. در فرهنگ ما، فی المثل معلوم است که عقاید صوفیانه، با توجه به دنیا به عنوان مقدمه ای لازم برای توسعه، ناسازگار است. برخی از آن به «فرهنگ اقتصادی» مساعد تعبیر کرده اند،^{۵۹} و برخی میل به جستجوی مادی و میل به مصرف.^{۶۰}

۷- باور به تغییر

این اصل با حاکمیت روحیه علمی ارتباطی وثیق دارد. حاکمیت این اعتقاد از آنجا لازم است که خلاف آن به محافظه کاری و حفظ بی چون و چرای سنتها می انجامد و توسعه را که گذر از سنت است، متوقف می کند. این اعتقاد همچنین مستلزم نظر داشتن به آینده است.^{۶۱} چنان که ملاحظه می شود، تمامی این خصوصیات فرهنگی، همان ویژگیهای دوره جدیداند. این خصوصیات را، به ویژه با در نظر داشتن زیربنای فلسفی آنها، در فرهنگهای سنتی نمی توان یافت. از این رو تحول فرهنگی، یعنی

کردند و بدین ترتیب نظام تولیدی متفاوتی ایجاد شد»^{۱۷}

بومی کردن راه حلها، با فرض قبول مسیر کلی حرکت، امری است که جنبه فرهنگی یا ایدئولوژیک ندارد، بلکه جنبه کار کردی آن، به اعتباری، می‌چرید. زیرا پذیرش عناصر دنیای جدید در زمینه سنتی، به دلیل ناسازگاری عمیق آنها - که ناشی از مبادی و اصول متفاوت فکری می‌باشد - به سادگی صورت نمی‌گیرد و معمولاً با تنشها و بحرانهای دامنه‌دار مواجه می‌شود. بنابراین تنها راه ممکن برای ترویج خصوصیات فرهنگی مدرن و مساعد توسعه، بازسازی و تفسیر مجدد عناصر سنتی است، به نحوی که با مقتضیات دنیای جدید سازگار شود. و البته پیوند این راه مستلزم فرض قبول توسعه معمول و هدفهای آن است. وظیفه روشنفکر جامعه سنتی در قبال «مسأله توسعه» از میانه هم‌عین مشکل می‌جوشد و بیرون می‌آید.

فهرست منابع

- ۱- آرون، ریمون. جامعه‌شناسی کشورهای صنعتی. ترجمه رضا علموسی. ج ۲. تهران. امیرکبیر (کتابهای سیمرغ). ۱۳۵۵.
- ۲- مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ترجمه باقرپورهام. جلد دوم. تهران. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. ۱۳۶۳.
- ۳- استوتزل، ژان. روان‌شناسی اجتماعی. ترجمه غنی محمدکارادان. ج ۳. تهران. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۶۳.
- ۴- اینکلیس، آلکس. نوسازی انسان. در: مایرون وینر (گردآورنده). نوسازی جامعه، چند گفتار در شناخت دینامیسم جامعه. ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای (و دیگران). ج ۲. تهران. شرکت سهامی کتابهای جیبی. ۱۳۵۳. ص ۲۰۵-۲۲۴.
- ۵- نودارو، مایکل. توسعه اقتصادی در جهان سوم. جلد اول. تهران. وزارت برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات. ۱۳۶۴.
- ۶- حکمی، نسرتین. ریشه‌ها و ویژگیهای توسعه و نوسازی در ژاپن. نامه علوم اجتماعی (دوره جدید) سال ۲، ش ۱ (زمستان ۱۳۶۹)، ص ۱۳۳-۱۵۹.
- ۷- داوری، رضا. سنت، مدرنیته، پست مدرن. سروش، سال ۱۳، ش ۵۸۳ (۲۳ آذر ۱۳۷۰)، ص ۱۵.
- ۸- دهقانی، جلیل. رفتار، عامل اساسی توسعه. نامه علوم اجتماعی، سال ۲، ش ۳ (زمستان ۱۳۵۶)، ص ۴۰-۵۱.
- ۹- راسل، برتراند. تاریخ فلسفه غرب. ترجمه نجف دریابندری. (چ ۵)، جلد دوم. تهران. نشر پرواز. ۱۳۶۵.

- ۱۰- سامولسن، پل. اقتصاد. ترجمه حسین پیرنیا. ج ۲. جلد اول. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب (با همکاری سازمان برنامه). ۱۳۴۴.
- ۱۱- سروش، عبدالکریم. علم چیست، فلسفه چیست؟ (تحریری نو). ج ۲. تهران. پیام آزادی. ۱۳۶۱.
- ۱۲- سریع‌القلم، محمود. فرهنگ، توسعه و جهان سوم. در: توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل. تهران. نشر سفیر. ۱۳۶۹. ص ۱۰۱-۱۱۶.
- ۱۳- اصول ثابت توسعه. در: توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل. تهران. نشر سفیر. ۱۳۶۹. ص ۸۷-۹۹.
- ۱۴- شاف، آدام. آثار انقلاب میکروالکترونیک بر جامعه. در: آرتور لویجی (و دیگران) جهان در آستانه قرن بیست و یکم. ترجمه علی اسدی. تهران. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. ۱۳۶۷. ص ۱۵۷-۱۶۵.
- ۱۵- شرابی، هشام. روشنفکران عرب و غرب: سالیهای تکوین ۱۹۱۴-۱۹۷۵. ترجمه عبدالرحمان عالم. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۳۶۸.
- ۱۶- عظیمی، حسین. توسعه، فرهنگ، آموزش. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۵، ش ۱ (۲۸ مهر و آبان ۱۳۶۹)، ص ۴۰-۴۷.
- ۱۷- عنایت، حمید. سیری در اندیشه سیاسی عرب. تهران. شرکت سهامی کتابهای جیبی. ۱۳۵۶.
- ۱۸- اندیشه سیاسی در اسلام معاصر. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران. شرکت سهامی انتشارات خوارزمی. ۱۳۶۲.
- ۱۹- فرانک، آندره گوندر. جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر سنجیان. تهران. مؤسسه انتشارات دانشگاه صنعتی شریف. ۱۳۵۹.
- ۲۰- کانسیکانو، جی. اف. فرهنگ، آموزش و توسعه. در: قلمرو فرهنگ (از انتشارات دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی وزارت فرهنگ و هنر)، (بی‌تا)، ص ۸۲-۱۰۰.
- ۲۱- کرگل، ج. ۱. نظریه رشد اقتصادی. ترجمه حسین خلیلی. تهران. انتشارات علمی دانشگاه صنعتی (شریف). ۱۳۵۶.
- ۲۲- مرتضوی، شهرناز. آشنایی با روان‌شناسی بین فرهنگی. تهران. مرکزی چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی. ۱۳۷۰.
- ۲۳- مور، برینگتن. ریشه‌های اجتماعی دیگتاتوری و دموکراسی. ترجمه حسین بشریه. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۹.
- ۲۴- ناس، جان. تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز. ترجمه علی اصغر حکمت. ج ۳. تهران. انتشارات پیروز. ۱۳۵۴.
- ۲۵- نزاقی، یوسف. توسعه و کشورهای توسعه

- نیافته. تهران. شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰.
- ۲۶- وبر، ماکس. مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی. ترجمه احمد صدارتی. تهران نشر مرکز. ۱۳۶۷.
 - ۲۷- وینر، مایرون. در تعریف نوسازی. در: مایرون وینر (گردآورنده). نوسازی جامعه، چند گفتار در شناخت دینامیسم جامعه. ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای (و دیگران). ج ۲. تهران. شرکت سهامی کتابهای جیبی. ۱۳۵۳. ص ۱-۲۰.
 - ۲۸- هانت، ای. کی. تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی. ترجمه سهراب بهداد. تهران. شرکت سهامی کتابهای جیبی. ۱۳۵۸.
 - ۲۹- هیرشمن، آلبرت او. ظهور و افول علم اقتصاد توسعه. ترجمه غلامعلی فرجادی. برنامه و توسعه، ش ۹ (بهار ۱۳۶۶)، ص ۳۷-۶۷.
 - 30- Callins, Randall, Max Weber, A Skeleton Key, Sage Publication, Newbury Park, 1989.
 - 31- Dube, S.C. Culture's Essential Role in Development, Work in Progerss, Vol. 13, No. 2, December 1990.
 - 32- Eisenstadt, Tradition, Change and Modernity, New York John Wiley & Sons, 1973.
 - 33- Hoselitz, Bert F., Tradition and Economic Growth, in Ralph Braibanti and Joseph J. Spengler (eds.): Tradition, Values, and Socio- Economic Development, Durham, Duke University Press, 1961 pp. 83-113.
 - 34- Huynh Cao Tri, Cultural Identity and Development: Scop and Significance, in: Strategies for Endogenous Development, New Delhi, Unesco jointly others, 1986, pp. 1-18.
 - 35- Kunkel, John H., Psychological Approaches to Development, Economic Development and cultural chang. 1974.
 - 36- Mitchel G. Duncan (ed.), A New Dictionary of Sociology, London, Routledge, 19890
 - 37- Weber, max, Religion and other factors in the Development of Modern Capitalism, in: Stanislav Andreski, Max weber on Copitalsim, Bureaucracy and Religion, London, George Allen

University Press, 1951.

36- G. Duncan Mitchell (ed.) A New Dictionary of Sociology

۳۷- آندره گوندل فرانک، جامعه شناسی توسعه و توسعه نیافتگی جامعه شناسی، ص. ۲۱-۲۲.

۳۸- همان، ص. ۲۳.

۳۹- همان، ص. ۳۴-۳۵.

۴۰- همان، ص.

41- John H. Kunkel, Psychological Approaches to Development, pp.

۴۲- به نقل از: آندره گوندل فرانک، پیشین، ص. ۱۱۰.

۴۳- همان، ص. ۱۱۲.

۴۴- همان، ص. ۳۵.

۴۵- همان، ص. ۴۲.

۴۶- وینر، پیشین، ص. ۱۲.

47- S.C. Dube, Culture's Essential Role in Development, p. 8.

۴۸- مایرون وینر، پیشین، ص. ۱۶.

49- Cognitive dissonance

۵۰- با استفاده از: آدام شاف، آثار انقلاب

میکروالکترونیک بر جامعه، ص. ۱۵۹-۱۶۰.

۵۱- مایرون وینر، پیشین، ص. ۱۴ و ۱۵.

۵۲- حسین عظیمی، پیشین، ص. ۴۴-۴۵.

۵۳- آلکس اینکلکس، پیشین، ص. ۲۱۱. در این مورد، به عنوان خصیصه تجدد نک به: رضا داوری

سنت، مدرنیته، پست مدرن، ص. ۱۵.

۵۴- ریمون آرون، جامعه شناسی کشورهای صنعتی، ص. ۱۶۴.

۵۵- مقایسه کنید با: محمود سریع القلم، اصول ثابت توسعه، ص. ۹۲-۹۴.

۵۶- جی. اف. کانسیکانو، پیشین، ص. ۹۰.

۵۷- مقایسه کنید با: ریمون آرون، جامعه شناسی کشورهای صنعتی، ص. ۱۶۴. و محمود سریع القلم، اصول ثابت توسعه، ص. ۹۵.

۵۸- مقایسه کنید با: ریمون آرون، پیشین، ص. ۱۶۷. و محمود سریع القلم، ص. ۹۴.

۵۹- محمود سریع القلم، پیشین، ص. ۹۶.

۶۰- نظر والتروستوا است در کتاب ریمون آرون، پیشین، ص. ۱۶۱.

۶۱- الکس اینکلکس، پیشین، ص. ۲۰۹ و ۲۱۲.

۶۲- حسین عظیمی، پیشین، ص. ۴۴.

۶۳- ژا پین استوتزل، روان شناسی اجتماعی، ص. ۱۱۱-۲۱۵.

۶۴- شهرناز مرتضوی، آشنایی با روان شناسی بین فرهنگی، ص. ۵۸.

۶۵- همان، ص. ۵۹.

۶۶- نسرین حکمی، پیشین، ص. ۱۵۶.

۶۶- نسرین حکمی، پیشین، ص. ۱۵۶.

۶۷- همانجا.

19- Bert F. Hoselitz, Tradition and Economic Growth, pp. 86-87.

۲۰- وبر در مقام تفسیر تاریخ جهان، عقلانیت را در همین معنی به کار می برد. رک. به:

Randall Callins, Max Weber, A Skeleton Key, pp. 62-63.

۲۱- محمود سریع القلم، پیشین، ص. ۱۱۰. و نیز: جی. اف. کانسیکانو، فرهنگ، آموزش و توسعه، ص. ۹۵.

۲۲- نسرین حکمی، ریشه ها و ویژگی های توسعه و نوسازی در ژاپن، ص. ۱۴۸.

23- A. Foster- Carter, The Sociology of Development Lancshere, Cansweay Press Ltd., 1985. pp. 33-1f1f7.

به نقل از: یوسف نراقی، توسعه و کشورهای توسعه نیافته، ص. ۹۵.

۲۴- مقایسه کنید با: حسین عظیمی، پیشین، ص. ۴۳-۴۲.

۲۵- نسرین حکمی، پیشین، ص. ۱۳۵.

۲۶- از جمله مراجعه کنید به: جان ناس، تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز، ص. ۴۴۶-۴۵۶.

۲۷- از جمله نک به: هشام شرابی، روشنفکران

عرب و غرب، ص. ۱۴۷. و نیز دو کتاب مهم مرحوم حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب و هنیز

اندیشه سیاسی در اسلام معاصر.

۲۸- جلیل دهقانی، رفتار عامل آسیا توسعه، ص. ۴۰.

۲۹- همان، ص. ۴۷.

۳۰- مایرون وینر، در تعریف نوسازی، ص. ۳.

۳۱- آلکس اینکلکس، نوسازی انسان، ص. ۲۰۹-۲۱۴.

۳۲- همان، ص. ۲۱۲.

۳۳- مایرون وینر، پیشین، ص. ۱۲.

۳۴- همان، ص. ۱۶.

35- T. Parsons and E. A. Shils et al., Toward a general Theory of Action, Cambridge, Mass Harvard

& Unwin, 1983, pp. 126-137.

۳۵- آلبرت او. هیرشمن. ظهور و افول علم اقتصاد توسعه، ص. ۳۹-۴۰.

۳۶- پل سامولسن، اقتصاد، ج ۱، ص. ۶۰.

۳۷- مایکل تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ص. ۴۰. برخی تفاوتی میان اقتصاد کلاسیک و اقتصاد سیاسی قائل نمی شوند. رک. به: ج. ۱. کرگل، نظریه رشد اقتصادی، ص. ۱۳.

۳۸- مایکل تودارو، پیشین، ص. ۴۰.

۳۹- حسین عظیمی، توسعه؛ آموزش، ص. ۴۲-۴۳.

6- Huynh Cao Tri, Cultural Identity and Development: Scope and significance, pp. 8-9.

7- Ibid., P. 9.

۸- عبدالکریم سروش، علم چیست، فلسفه چیست؟ ص. ۵۱.

9- Herman Kahn, World Economic Development, Boulder, Westview Press, 1979, PP. 182-193.

به نقل از: محمود سریع القلم، توسعه، جهان سوم و نظام بین الملل، ص. ۱۰۴.

۱۰- محمود سریع القلم، فرهنگ، توسعه و جهان سوم، ص. ۱۰۳.

۱۱- برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ج ۲، ص. ۶۸۱-۶۸۲.

۱۲- ای. ک. هانت، تکامل نهادها و ایدئولوژی های اقتصادی، ص. ۲۴.

۱۳- ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ص. ۲۵۱.

۱۴- ای. ک. هانت، پیشین، ص. ۲۶.

۱۵- مقایسه کنید با: ریمون آرون، پیشین، ص. ۲۱۲. و نیز رگ. به:

S.N. Eisenstadt, Tradition, Change, and Modernity, pp. 203-204.

۱۶- این نظر را منتقدان کتاب مهم ریشه های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی نیز در قبال غفلت نویسنده آن از عوامل فرهنگی توسعه، و تفسیر نادرست آرای وبر، ذکر کرده اند. رک. به: برینگتن مور، ریشه های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ص. هفده. (مقدمه مترجم)

17- Max Weber, Religion and other Factors in the Development of Modern Capitalism, P. 128.

۱۸- ماکس وبر، مفاهیم جامعه شناسی، ص. ۷۱-۷۵. مقایسه کنید با: ریمون آرون، پیشین، ص. ۲۱۰-۲۱۲.

۱۹- همانجا.

۲۰- همانجا.

۲۱- همانجا.

۲۲- همانجا.

۲۳- همانجا.

۲۴- همانجا.

۲۵- همانجا.

۲۶- همانجا.

۲۷- همانجا.

۲۸- همانجا.

۲۹- همانجا.

۳۰- همانجا.

۳۱- همانجا.

۳۲- همانجا.

۳۳- همانجا.

۳۴- همانجا.

۳۵- همانجا.

۳۶- همانجا.

۳۷- همانجا.

۳۸- همانجا.

۳۹- همانجا.

۴۰- همانجا.

۴۱- همانجا.

۴۲- همانجا.

۴۳- همانجا.

۴۴- همانجا.

۴۵- همانجا.

۴۶- همانجا.

۴۷- همانجا.

۴۸- همانجا.

۴۹- همانجا.

۵۰- همانجا.

۵۱- همانجا.

۵۲- همانجا.

۵۳- همانجا.

۵۴- همانجا.

۵۵- همانجا.

۵۶- همانجا.

۵۷- همانجا.

۵۸- همانجا.

۵۹- همانجا.

۶۰- همانجا.

۶۱- همانجا.

۶۲- همانجا.

۶۳- همانجا.

۶۴- همانجا.

۶۵- همانجا.

۶۶- همانجا.

۶۷- همانجا.

۶۸- همانجا.

۶۹- همانجا.

۷۰- همانجا.

۷۱- همانجا.

۷۲- همانجا.

۷۳- همانجا.

۷۴- همانجا.

۷۵- همانجا.

۷۶- همانجا.

۷۷- همانجا.

۷۸- همانجا.

۷۹- همانجا.

۸۰- همانجا.

۸۱- همانجا.

۸۲- همانجا.

۸۳- همانجا.

۸۴- همانجا.

۸۵- همانجا.

۸۶- همانجا.

۸۷- همانجا.

۸۸- همانجا.

۸۹- همانجا.

۹۰- همانجا.

۹۱- همانجا.

۹۲- همانجا.

۹۳- همانجا.

۹۴- همانجا.

۹۵- همانجا.

۹۶- همانجا.

۹۷- همانجا.

۹۸- همانجا.

۹۹- همانجا.

۱۰۰- همانجا.

۱۰۱- همانجا.

۱۰۲- همانجا.

۱۰۳- همانجا.

۱۰۴- همانجا.

۱۰۵- همانجا.

۱۰۶- همانجا.

۱۰۷- همانجا.

۱۰۸- همانجا.

۱۰۹- همانجا.

۱۱۰- همانجا.

۱۱۱- همانجا.

۱۱۲- همانجا.

۱۱۳- همانجا.

۱۱۴- همانجا.

۱۱۵- همانجا.

۱۱۶- همانجا.

۱۱۷- همانجا.

۱۱۸- همانجا.

۱۱۹- همانجا.

۱۲۰- همانجا.

۱۲۱- همانجا.

۱۲۲- همانجا.

۱۲۳- همانجا.

۱۲۴- همانجا.

۱۲۵- همانجا.

۱۲۶- همانجا.

۱۲۷- همانجا.

۱۲۸- همانجا.

۱۲۹- همانجا.

۱۳۰- همانجا.

۱۳۱- همانجا.

۱۳۲- همانجا.

۱۳۳- همانجا.

۱۳۴- همانجا.

۱۳۵- همانجا.

۱۳۶- همانجا.

۱۳۷- همانجا.

۱۳۸- همانجا.

۱۳۹- همانجا.

۱۴۰- همانجا.

۱۴۱- همانجا.

۱۴۲- همانجا.

۱۴۳- همانجا.

۱۴۴- همانجا.

۱۴۵- همانجا.

۱۴۶- همانجا.

۱۴۷- همانجا.

۱۴۸- همانجا.

۱۴۹- همانجا.

۱۵۰- همانجا.

۱۵۱- همانجا.

۱۵۲- همانجا.

۱۵۳- همانجا.

۱۵۴- همانجا.

۱۵۵- همانجا.

۱۵۶- همانجا.

۱۵۷- همانجا.

۱۵۸- همانجا.

۱۵۹- همانجا.

۱۶۰- همانجا.

۱۶۱- همانجا.

۱۶۲- همانجا.

۱۶۳- همانجا.

۱۶۴- همانجا.

۱۶۵- همانجا.

۱۶۶- همانجا.

۱۶۷- همانجا.

۱۶۸- همانجا.

۱۶۹- همانجا.

۱۷۰- همانجا.

۱۷۱- همانجا.

۱۷۲- همانجا.

۱۷۳- همانجا.

۱۷۴- همانجا.

۱۷۵- همانجا.

۱۷۶- همانجا.

۱۷۷- همانجا.

۱۷۸- همانجا.

۱۷۹- همانجا.

۱۸۰- همانجا.

۱۸۱- همانجا.

۱۸۲- همانجا.

۱۸۳- همانجا.

۱۸۴- همانجا.

۱۸۵- همانجا.

۱۸۶- همانجا.

۱۸۷- همانجا.

۱۸۸- همانجا.

۱۸۹- همانجا.

۱۹۰- همانجا.

۱۹۱- همانجا.